

مردسالاری در دو نمایش‌نامه از بهرام بیضایی (خوانشی فمینیستی)

راضیه شایان‌مهر^۱، علی دهقان^۲، ناصر دشت‌پیمان^۳

چکیده

مردسالاری از مهم‌ترین موضوعات فمینیسم، است. فمینیست‌ها معتقدند فرودستی زنان، در روابط نابرابر مرد و زن ریشه دارد، تمدن بشری تحت کنترل مردان است و به‌گونه‌ای سازمان‌دهی می‌شود که زنان را در همه جنبه‌های فرهنگی و اجتماعی به مردان وابسته می‌کند. این مسئله در متون ادبی بازتاب چشم‌گیری دارد. در حوزه ادبیات نمایشی، اغلب نمایش‌نامه‌های بهرام بیضایی با محوریت نقش زن نوشته شده است. هدف این مقاله بررسی جایگاه زن در گفت‌وگو مردسالاری، در نمایش‌نامه‌های «پهلوان اکبر می‌میرد» و «شب هزار و یکم» از بیضایی، با روش توصیفی-تحلیلی است. این بررسی نشان می‌دهد که در نمایش‌نامه‌های بیضایی، سوءاستفاده از نقش مادری و همسری زن، دور کردن زنان از امتیازات تحصیل دانش، سرکوب شدن تمایلات و اعتمادبه‌نفس، چالش امنیتی و هویتی، دیگربودگی و رتبه دوم جنسیتی، از نشانه‌ها و عوامل مردسالاری است که برساخته‌های فرهنگی، ارزش‌گذاری جامعه و همکاری زنان، آن‌ها را بازتولید می‌کند.

کلیدواژه‌ها: مردسالاری، فمینیسم، زن، بیضایی، نمایش‌نامه.

^۱ دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی، واحد تبریز، دانشگاه آزاد اسلامی، تبریز، ایران. raziye.shayanmehr@gmail.com

^۲ دانشیار گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد تبریز، دانشگاه آزاد اسلامی، تبریز، ایران. (نویسنده مسئول) a_dehghan@iaut.ac.ir

^۳ استادیار گروه زبان و ادبیات انگلیسی، واحد تبریز، دانشگاه آزاد اسلامی، تبریز، ایران. n.dashtpeyma@iaut.ac.ir

مقدمه

پیشینه مباحث فمینیستی را می‌توان تا آغاز دوره بیداری اروپا پی‌گیری کرد و آن را با رویدادهای فرهنگی انقلاب صنعتی پیوند داد؛ اما «اصطلاح فمینیسم یا فمینیست تا اواخر قرن نوزدهم وارد نظام واژگانی نشده بود؛ هرچند پیش از آن، برخی از آثار در مورد حقوق زنان به رشته تحریر در آمده بود» (سجادی، ۱۳۸۴: ۸۱). با اینکه «هیچ تعریف جامع و واحدی از فمینیسم وجود ندارد» (مکاریک، ۱۳۸۴: ۳۸۷)، اما «زن» همواره موضوع هسته‌ای و بنیادی مباحث فمینیستی بوده است. از دیدگاه جولیاتتی وود یکی از مفاهیم کلیدی در نظریه‌پردازی فمینیسم، مفهوم «مردسالاری» است؛ یعنی «سلطه به‌وسیله مردان، که مهم‌ترین بخش ایده فمینیسم را روشن می‌سازد. بر اساس این ارزش‌ها، نهادها و نظام‌های مردسالار، منعکس‌کننده تجربه‌ها، ارزش‌ها و علایق مردان به‌عنوان یک گروه و محافظ حق انحصاری آنان است» (مهیدی‌زاده، ۱۳۸۷: ۱۱۹).

آثار زیادی به‌ویژه در حوزه نمایش‌نامه‌نویسی با رویکرد فمینیستی خلق شدند. از آنجایی‌که اولین معترضان به این نابرابری زنان بودند. خودشان نیز دست به قلم برده و این اعتراض و انتقاد را وارد حوزه ادبیات کردند (سلدن و ویدسون، ۱۳۸۴: ۲۷۴)؛ اما همراه آن‌ها نویسندگان مردی هم به این جنبش پیوستند و از این نابرابری سخن گفتند. در ایران و در حوزه ادبیات نمایشی بهرام بیضایی از جمله این نویسندگان است. بهرام بیضایی از سال ۱۳۳۸ به پژوهش در نمایش‌نامه‌های شرقی، نثر فارسی، اساطیر و فرهنگ ایران پرداخت. اغلب نمایش‌نامه‌های او نیز با محوریت نقش زن نوشته شده است. هدف کلی این تحقیق هم نشان دادن گرایش فمینیستی نمایش‌نامه‌های بیضایی است. بیضایی در نوشته‌هایش جلوه‌هایی از فرهنگ دیرینه مردسالار، هنجارهای رفتاری مردان، مظلومیت و ستم‌دیدگی زنان و شأن و منزلت‌بخشی به زن را آشکارا بازتاب می‌دهد.

پیشینه پژوهش

در مورد موضوع پژوهش حاضر، به‌جز مقاله «نقد فمینیستی نمایش‌نامه‌های بهرام

بیضایی» (صادقی‌شهرپر و طالبی، ۱۳۹۴)، پژوهش دیگری موجود نیست که محدوده تحقیق، روش بررسی، محتوا و مطالب و نتایج آن، با پژوهش حاضر تفاوت دارد. در موضوع «زن»، مقالات «سیمای زن در آثار بهرام بیضایی» (لامیجی، ۱۳۶۷)؛ «تحلیل شخصیت زن در نمایش‌نامه پرده خانه اثر بهرام بیضایی» (حسن‌لی و حقیقی، ۱۳۸۱)؛ «تحلیل شخصیت زن در نمایش‌نامه ندبه اثر بهرام بیضایی» (حسن‌لی و حقیقی، ۱۳۸۱)؛ «نقش اسطوره و جنسیت زن در سینمای بهرام بیضایی» (سامیان ساروکلایی و افشار، ۱۳۹۲)؛ «نقش زنان در آثار بهرام بیضایی بر پایه نظریه‌های سیمون دوبووار در جنس دوم» (عشقی‌سردهی، ۱۳۹۵)؛ «تصویر ایزدبانوان در روایت‌های داستانی بهرام بیضایی» (وهابی دریاکناری و حسینی، ۱۳۹۵) و «تحلیل جایگاه زنان در نمایش‌نامه‌های بهرام بیضایی» (فرخی، ۱۳۹۷) منتشر شده است و مقاله‌هایی چون: «تحلیل مردسالاری و برون‌همسری در شاهنامه بر اساس اسطوره آفرینش» (ستاری و حقیقی، ۱۳۹۴)؛ «نشانه‌های فمینیسم در آثار سیمین دانشور» (حسن‌لی و سالاری، ۱۳۸۶) و پایان‌نامه «در جست‌وجوی هویت از دست رفته: هویت و زنانگی در آثار بلقیس سلیمانی» (بزدوده، ۱۳۹۱)؛ از لحاظ بررسی فمینیستی، با پژوهش حاضر مشابهت دارند.

هدف، پرسش و روش تحقیق

در گفتگوی غالباً زنانه نمایش‌نامه‌ها و فیلم‌نامه‌های بیضایی، عناصر مردسالاری برجسته می‌شوند. فراوانی این پارادایم، می‌تواند حس کنجکاوای هر پژوهنده‌ای را برانگیزد تا چگونگی این موضوع را برسد. در این پژوهش، مؤلفه‌های مردسالاری در دو مقوله نشانه‌ها و عوامل مردسالاری در محدوده دو نمایش‌نامه بیضایی بررسی گردید. مقصود پژوهش حاضر پاسخ به پرسش‌های زیر است:

۱. نموده‌های مردسالاری در نمایش‌نامه‌های «پهلوان اکبر می‌میرد» و «شب هزار و یکم»، کدامند و چه مسائلی در آن‌ها مطرح شده است؟

۲. عوامل مردسالاری در آن نمایش‌نامه‌ها کدامند و چه مسائلی را مطرح کرده‌اند؟

این پژوهش از نوع نظری و از لحاظ ماهیت و روش، توصیفی-تحلیلی شمرده می‌شود.

شیوه گردآوری اطلاعات کتابخانه‌ای است که بررسی کتاب‌ها و مقاله‌های مرتبط با موضوع و متن نمایش‌نامه‌های پهلوان اکبر می‌میرد و شب هزار و یکم را دربر می‌گیرد. از روش تحلیل مضمون برای تجزیه و تحلیل یافته‌ها و شواهد استفاده شده است. نتایج بررسی ذیل دو عنوان اصلی نموده‌ها و نشانه‌های مردسالاری و عوامل مردسالاری جمع‌بندی شده است که سیزده مؤلفه مردسالاری را در این دو نمایش‌نامه عرضه می‌کند.

مردسالاری در نمایش‌نامه‌های بیضایی

فمینیست‌ها در هر نهادی و در بنیادی‌ترین ساختارهای هر جامعه‌ای نظام‌های ستمگرانه‌ای را می‌بینند که در آن‌ها برخی افراد، برخی دیگر را تحت سلطه خود درمی‌آورند. بنیادی‌ترین ساختار ستمگری در بین همه نظام‌های سلطه و انقیاد، نظام مردسالاری است. مردسالاری فراگیرترین و دیرپاترین نظام نابرابری و بنیادی‌ترین الگوی جامعه‌نگر سلطه است. مردیها به نقل از کیت میلِت نظریه‌پرداز مهم فمینیسم در کتاب سیاست جنسی چگونگی مبتنی شدن نظام سلطه را بر اصل مردسالاری بر می‌شمرد. از نگاه او در هر شرایطی وقتی گروهی بر گروه دیگر سلطه دارد و آن را رهبری می‌کند، رابطه میان آن‌ها سیاسی خواهد بود و هنگامی که چنین رابطه‌ای از نظر زمانی طولانی شود یک ایدئولوژی تدوین خواهد کرد اما فارغ از تنوع این ایدئولوژی‌های گوناگون، تمامی فرهنگ‌ها و تمدن‌ها در طول تاریخ مردسالار بوده‌اند و ایدئولوژی بنیادین همه آن‌ها سلطه مذکر بوده است (مهدی زاده، ۱۳۸۷: ۲۳۳). از دیدگاه جولیاتتی وود یکی از مفاهیم کلیدی در نظریه‌پردازی فمینیسم، مفهوم مردسالاری است؛ یعنی، «سلطه به وسیله مردان که مهم‌ترین بخش ایده فمینیسم را روشن می‌سازد» (همان: ۱۱۹).

نشانه‌های مردسالاری در تفسیر فمینیستی متنوع است. نموده‌ها و نمونه‌های بررسی شده در این مقاله، برخی جزو عوامل و برخی جزو پیامدهای مردسالاری به شمار می‌آیند، اما چنان با هم تداخل دارند که تفکیک آن‌ها از همدیگر نه سودمند است نه درست. بهرام بیضایی، مسائل متنوعی از گفتمان حاکم بر روابط مرد و زن را در نمایش‌نامه‌های خود به تصویر کشیده است که با عنوان نموده‌ها و نشانه‌ها و عوامل مردسالاری، بر اساس دیدگاه‌های فمینیستی در قسمت بحث اصلی این مقاله بررسی می‌شود.

نمودها و نشانه‌های مردسالاری

تعریف مؤنث از زنانگی

در دیدگاه فمینیست‌ها این مردان بوده‌اند که زنانگی را تعریف کرده‌اند و تعاریف مردسالارانه از زنانگی باعث شده که زنان ارتباط خود را با تعریف مؤنث از زنانگی از دست بدهند. «ایریگاری» اعتقاد دارد «در تعلیم نمادین مردسالارانه، زنان سرکوب شده‌اند، لذا حتی اگر زن بخواهد زنانگی راستین خود را حفظ کند، هرگز در شرایط اعمال قدرت اجتماعی توانایی آن را نخواهد یافت» (مشیرزاده، ۱۳۸۲: ۴۴۶). موقعیت زنان برحسب رابطه مستقیم قدرت بین زنان و مردان ادراک می‌شود. در این رابطه زنان تحت ستم واقع می‌شوند، یعنی تحت قیدوبند، انقیاد، امرونهی، استفاده و سوءاستفاده توسط مردان قرار می‌گیرند. «به نظر نویسندگان فرانسوی و آمریکایی، زنانگی بخشی از یک ایدئولوژی است که زنان را هم چون «دیگری» در مقابل «مردانگی» که از سوی جامعه معیار رفتار انسانی تلقی شده است، قرار می‌دهد» (هام، ۱۳۸۲: ۱۶۳).

در نمایش‌نامه پهلوان اکبر می‌میرد، داستان زندگی مادر پهلوان حیدر، داستان حقیقی مادران تعریف شده در جامعه مردسالاری است. مادری که برای پیروزی و سربلندی پسر عاشقش پهلوان حیدر، کارش فقط دعا و نذر و نیاز و ناله کردن است: «مادر [همچنان با سقاخانه]: به حق این روشنایی نذار خجالت‌زده و روسیاه بشه؛ به حق عمری که پاش نشستم» (بیضایی، ۱۳۹۴: ۱۶).

در اپیزود نخست نمایش‌نامه شب هزار و یکم، ضحاک، نمود مرد ستمگر در جامعه مردسالاری، ترس را لازمه وجود زن می‌داند: «چه نیک است نام ترس! و چه نیک است که شما تیراندازی نمی‌دائید یا افکندن دشنه از دور! ... و چه نیک که زنان را تیغ و کمند نمی‌آموزند، ورنه بر جان خود بی‌زهار می‌شدم!» (بیضایی، ۱۳۹۵: ۸).

در اپیزود دوم، زن همواره وابسته به مرد است و در صورت اتفاق برای مرد، جامعه بختش سیاه دوخته می‌شود: «خورزاد: آه مرد من! پس در این هزار روز، قلم در خون خویش می‌زدی، یا به مرکب، جامعه بخت من سیاه می‌کردی!» (همان: ۵۱) و از گرسنگی،

روسی کوچه‌ها و سنگسار بددهنان می‌شود: «ماهک: [سرگشته] کجاست دیناری تا بدان جهازه‌ای به کرا گیریم یا زورقه‌ای؟ که توشه و زاد راه! آیا باید روسی کوچه‌ها شویم از گرسنگی - و پس از آن سنگسار بددهنان؟» (همان: ۵۳) و در چنین شرایط سختی، کار زن گریستن و نفرین است: «خورزاد: آه - چرا منعم کرد از گریستن؟ چرا این شرط کرد! چرا اشکم ایستاده و نفرین جاری است؟» (همان: ۵۲).

و به این دلیل عقلای مردان از آگاه شدن زنان بیم دارند: «میرخان: نخوانده که این باشند، وای به وقتی کتاب بخوانند! ... وا ویلا! - که عقلا فرموده‌اند این کتاب، چشم و گوش زنان را باز می‌کند!» (همان: ۱۰۳).

تحقیر و انقیاد

از نظر فمینیست‌ها، در نظام مردسالاری، مردان می‌بینند و زنان می‌آموزند که چگونه انقیاد به نحو مشابهی صورت می‌پذیرد. این مردسالاری است که گناه و سرکوبی، آزارگری و آزارطلبی، تقلب و فریب‌کاری را می‌آفریند و این‌ها نیز مردان و زنان را به اشکال دیگری به بیدادگری سوق می‌دهند. «فمینیسم مارکسیستی، سرچشمه اصلی انقیاد و ستم‌دگی زنان را در نظام سرمایه‌داری می‌داند. از این دیدگاه، سلطه مردان بر زنان یکی از مظاهر سلطه سرمایه بر کار در نظام سرمایه‌داری است به عبارتی سلطه مردان جزئی از نظام سرمایه‌داری است» (مشیرزاده، ۱۳۸۲: ۹۰۸).

در نمایش‌نامه پهلوان اکبر می‌میرد مخصوصاً در برخورد و دیدار پهلوان با مادر، نشانه‌هایی از قدرت‌نمایی و تحقیر زن، خواه ناخواه از سوی مردان دیده می‌شود. در پرده اول این نمایش‌نامه، درحالی‌که مادر برای پیروزی پسرش زیر لب دعایی می‌خواند، وقتی که نگاه پهلوان به مادر می‌افتد، رفتاری تحقیرآمیز نشان می‌دهد: «مادر با یک دست قفل بزرگ سقاخانه را گرفته، زیر لب زمزمه نامفهومی می‌کند؛ دعاست. پهلوان از ته گذر شاد و سرحال پیش می‌آید؛ نگاهش به مادر می‌افتد؛ سکه‌ای به طرفش می‌اندازد؛ شانه می‌پراند. می‌گذرد؛ سیبیلی تاب می‌دهد و به سمت می‌فروشی می‌آید..» (مشیرزاده، ۱۳۹۴: ۱۳-۱۲).

در هر سه اپیزود نمایش‌نامه شب هزار و یکم نمودهای ناخوش‌آیندی از خوار کردن

زن دیده می‌شود. در اپیزود اول زمانی که ضحاک، مارهای اهریمنی خویش را رام و شیفته زنان می‌بیند، کوتاه‌بینانه بر زناش خرده می‌گیرد که پس از آگاهی از این راز، چرا «شما دشنام از کمر نکشیدید تا در جگر فرو کنید» (بیضایی، ۱۳۹۵: ۴۳). سخن ضحاک با این‌که مضمون جنسی دارد، اما یک‌سونگری او، در این است که او از زنان می‌خواهد خود را بکشند.

در اپیزود دوم، شریف بغداد دادوستد خود را با پورفرخان مسئله‌ای مردانه می‌داند و زنان را شایسته دخالت در امور مردانه نمی‌داند. «شریف: [خیره در خورزاد] مشتبه نشود، ذکر آن عوض با وی بود نه شما! مقاوله‌ای ما بین رجال - واضح شد؟» (بیضایی، ۱۳۹۵: ۴۹).

در اپیزود سوم، نیز میرخان در عدم باور به سخنان روشنگر که مرگش فرار رسیده، می‌گوید:

نه-نه-نه؛ بی عقلی زبانه نباشد! مگر نه آن که به فرمایش عقلا دو زن برابر یک مرد؟ بگو- کسی از عقلا به تو گفته؟ (بیضایی، ۱۳۹۵: ۹۵).

به حاشیه رانده شدن زنان به عنوان «دیگری»

«به نظر نویسندگان فرانسوی و آمریکایی، زنانگی بخشی از یک ایدئولوژی است که زنان را هم چون «دیگری» در مقابل «مردانگی» که از سوی جامعه معیار رفتار انسانی تلقی شده است، قرار می‌دهد» (هام، ۱۳۸۲: ۱۶۳). سلطه مردانه و تبدیل زنان به برده، اصل اساسی و الگوی تمامی اشکال ظلم اجتماعی است. از دیدگاه جنبش زنان در پناه پیچیدگی قدرت است که نظام سیاسی می‌تواند انقیاد زنان را مشروع بنماید. برحسب نوعی فرهنگ ساخته‌وپرداخته مردان و با در نظر گرفتن این که آنان به‌عنوان موجودات شناسا هستند و جهان توسط مردان نگریسته و تعریف شده است در بهترین حالت، تجربه و ادراک زنان به قالب‌های مفهومی بسیار حاشیه‌ای تقلیل می‌یابد و در وحشتناک‌ترین حالت، مفهومی از زنان را می‌آفریند که زن در قالب آن به‌عنوان «دیگری» و موجودی شیء شده انگاشته می‌شود، موجودی که نشانگر خصوصیتی است که در نقطه مقابل مرد شناسا و عامل قرار

دارد؛ بنابراین زنان در جامعه از منابع مادی، پایگاه اجتماعی، قدرت و فرصت‌های خودشکوفایی کمتری نسبت به همان مردانی برخوردار هستند که جایگاه اجتماعی مشابهی را اشغال کرده‌اند. این جایگاه ممکن است مبتنی بر طبقه، نژاد، شغل، قومیت، دین، تحصیلات، ملیت یا هرگونه ترکیبی از این عوامل باشد.

در نمایش‌نامه «پهلوان اکبر می‌میرد» زن در جامعه مردسالار، آن دیگری است که صدای ناله‌های او در آن تاریکی شب نادیده گرفته می‌شود. «... صدای گریه مادر و زمزمه گنگ او؛ صدای تار و خنده پهلوان از درون دکه» (بیضایی، ۱۳۹۴: ۱۴).

در اپیزود نخست نمایش‌نامه شب هزار و یکم، زن در جامعه مردسالاری، دیگری است که حق‌گزینش ندارد، حتی وقتی خود را می‌فریبد که سرنوشتش را به دست خود رقم زده است. در اصل، تنها راهی را برگزیده که ضحاک بر سر راهش گذاشته است: «شهرناز: بشنو خواهرم - چون آن جانور بیزاری ما داند و داند جست‌وجوی راه‌گریز می‌کنیم، آن گاه که این کار به زور کرده شود، بسته خشم‌وی‌ایم و بندی بدگمانی او ..» (همان: ۱۷)

در اپیزود دوم، سامانه مردسالار عرب، آزادگی زن را هم معنای فاجره و فاحشه بودن او می‌داند بر این باور است که آزادگان حقیقی مقیداند: «خورزاد: در دارالحکومه جهت حره و حریه لغتی دیگر وضع کرده‌اند: فاحشه و فاجره، فهمیدی؟

ماهک: آیا تکلیف نیست که این دو جاریه جمیله را کفالت و تمشیت کنیم؟ آزادگان حقیقی مقیدند؟» (همان: ۶۱) و در اپیزود سوم، عشق مرد به زن مثل عشق به پرنده در قفس است.

روشنک: این رویای توست که خیال می‌کنی که مردان چنان عاشق‌اند که با مرگ ما قالب تهی می‌کنند.

رخسان: [ناباورانه] یعنی عاشق تو نیست؟

روشنک: همان قدر که عاشق پرنده در قفسش. (همان: ۱۱).

خشونت بر زنان

خشونت اعمالی است که از سوی مردان و سازمان‌های تحت‌سلطه آنان علیه زنان انجام می‌شود. از آن جا که مردان می‌توانند بنیادی‌ترین منبع قدرت، یعنی زور فیزیکی را برای برقراری نظارت به کار گیرند. مردسالاری به‌عنوان یک شکل اجتماعی تقریباً جهان‌شمول به حیات خود ادامه داده است. همین که مردسالاری استقرار یافت، منابع دیگر قدرت اقتصادی، ایدئولوژیکی، قانونی و احساسی نیز می‌توانند برای ابقای آن به کار بیفتند. فمینیست‌ها علت خشونت مردان نسبت به زنان را اوضاع اقتصادی نمی‌دانند بلکه معتقدند که «مردان فارغ از هرگونه شرایط اقتصادی، به دلایل روانی و چه بسا جسمی نیاز دارند که نسبت به زنان خشونت ورزند و بر آنان مسلط شوند» (آبوت و والاس، ۱۳۹۳: ۳۴).

خشونت فیزیکی نمی‌تواند همیشه به‌صورت بدرفتاری فیزیکی آشکار اعمال شود. درواقع خشونت ممکن است در زیر انواع اعمال پیچیده‌تر استثمار و نظارت پنهان شود «خشونت مردانه در جهت محصور کردن زنان در نقش‌ها و رفتارهایی که برای‌شان تعیین شده به کار می‌رود و استدلال می‌کنند که خشونت علیه زنان هم‌ايزاری برای تبعیت و وابستگی زنان و هم بخشی از سلطه ایدئولوژیک و نهادی است» (هام، ۱۳۸۲: ۴۵۷). خشونت و قدرتی که جامعه آن را برای مردان قانونی می‌داند «قدرت نهادی شده‌ای است که استفاده از آن معمولاً مورد چون و چرا قرار نمی‌گیرد، زیرا عادی تلقی می‌شود» (همان: ۴۴).

به عقیده پهلوان اکبر، در نمایش‌نامه پهلوان اکبر می‌میرد، خشونت لازمه وجودی یک مرد است و کار مرد در افتادن است. «خب مادر، کار یک مرد در افتادنه» (بیضایی، ۱۳۹۴: ۱۸). این عبارت، تصور موجود از رفتار خشن مردانه را نمایش می‌دهد.

مردسالاری در اپیزود نخست نمایش‌نامه شب هزار و یکم، به‌صورت شخصیت ضحاک نمود یافته است. او نمونه کامل یک مرد ستمگر و دارای ویژگی‌های منفی نفرت‌آور شرانگیزی است که هرروز از پادشاهی او بر مردمان، چون سالی گذشته است: «ارنواز: [جای خود] آه ضحاک که هرروز تو به ما چون سالی گذشت..» (همان، ۱۳۹۵: ۱۹).

ضحاک، برای رسیدن به پادشاهی ایران، جم را با اره به دو نیم کرده و دختران او را به زنی گرفته است تا به پادشاهی جم دست یابد. دختر جم (شهرناز) بر آن است که برای کاستن ستم از گرده مردم «بهتر است انباز ستم بدانندم. اگر چنین بشاید از ستم کاست! و نباید روزی که ستم‌دیده بشناسم، اگر این بر ستم می‌افزاید!» (همان: ۱۷) و ضحاک، آن دو را می‌ترساند که نامشان از سینه تاریخ پاک خواهد شد یا پلیدی ننگ انبازی با ستم بر آن‌ها خواهد ماند: «پهلوانان می‌آیند؛ و مرا زنجیر می‌کنند و شما را جز سرزنش نمی‌رسد. بدین که همسران من بودید، در داستان‌هایی که از این پیکار می‌کنند؛ سخنی از شما نخواهد رفت. آری؛ در این پیروزی در راه، کسی یادی از شما نخواهد کرد» (همان: ۳۷). این سخن ضحاک، واقعیت تلخ در پرده ماندن و نادیده گرفته شدن زن است. در عین اینکه نقش زیربنایی در کارهای بزرگ داشته است.

در ایزود سوم نیز از دید میرخان، زنی که جویای دانش و هنر است باید مجازات شود: «عقلا گویند چنین زنی را بزن، یا به سرداب در زندان ببنداز، یا برای همیشه ترک کن!» (همان: ۱۰۱).

سرکوبی عزت نفس زنان

«به عقیده فمینیست‌ها، اجتماعی که به دست مردان سازمان یافته، زن را کهرت می‌داند» (دوبووار، ۱۳۸۱، ج ۲: ۶۶۶). زنانی که تنها در جامعه به صورت شیء دیده می‌شوند و به فکر و ذهن آن‌ها اهمیت داده نمی‌شود و نقشی در جامعه خود ندارند، خودبه‌خود تحت اختیار مردان قرار می‌گیرند و با خود بیگانه می‌شوند، رأی و نظرشان برای هیچ‌کس مهم نیست و خود نیز به خواسته‌هایشان اهمیت نمی‌دهند. زن در جامعه مردسالار جرئت سخن گفتن و ابراز نظر خود را ندارد و امیدی برای برآورده شدن خواسته‌اش نیست بنابراین تنها چاره را در دعا به درگاه الهی می‌داند. «مادر: دیگه از دست ما بیرونه؛ با خداست» (بیضایی، ۱۳۹۴: ۱۷). در نمایش‌نامه پهلوان اکبر می‌میرد، دختر خان‌بیک دل‌داده پهلوان حیدر نیز به سقاخانه می‌رود و برای پیروزی حیدر دعا می‌کند:

دختر: من حیدرو می‌خواهم! خودت می‌دونی؛ من چی بگم؟ خودت خواستی! من کی

باشم؟ [با ترس] اگر بفهمم قایمکی اینجا اومدم! [پرشور میله‌های سقاخانه را می‌چسبید] از میون یه ایل گزمه چهارچشم! - هر سقا خونه شمعی نذر بارگاہت کردم! (همان: ۳۲)

در اپیزود اول، در سامانه‌ای که اختیار به دست ضحاک است. زن برای رسیدن به هدف‌های برترش چاره‌ای جز گذشت و تحمل ندارد: «... ما را از این زهر چاره نیست» (بیضایی، ۱۳۹۵: ۱۸) آن‌ها به اجبار به همسری ماردوشی می‌آیند و ناگزیر باید همواره خنده ساختگی نیز بر چهره داشته باشند. در اپیزود دوم، زن خود را بخت‌برگشته‌ای می‌داند که امیدی به بهبودی اوضاع نیست: «ما دو وارونه‌بخت را چه که نه خوان داریم و نه تخت و نه شیر» (همان: ۵۴) در اپیزود سوم، نیز مادر روشنگر زمانی که امیدی به تغییر دیدگاه‌های سامانه مردسالاری نمی‌یابد برای اعتراض به وضع موجود به خودسوزی دست می‌زند: «روشنگر: همه آن هیبت در یک دم دود شد؛ وقتی در یک چشم برهم زدن مادرم کبریت را کشید» (همان: ۱۴) یا گفتگوی روشنگر با رخسان نشان می‌دهد که اعتمادی به عشق مردان ندارد: «روشنگر: این رویای توست که خیال می‌کنی، مردان چنان عاشق‌اند که با مرگ ما قالب تهی می‌کنند» (همان: ۸۱).

استفاده ابزاری از زن

سوءاستفاده از زن می‌تواند به انواع و عناوین مختلف انجام شود. قدرت، شهوت و منفعت از این عوامل‌اند. کریستین دلفی یکی از مهم‌ترین نظریه‌پردازان فمینیست فرانسوی معتقد است که زنان یا دست‌کم زنان شوهردار طبقه‌ای را تشکیل می‌دهند که شوهران از آنان بهره‌کشی می‌کنند «کارگر نیروی کار خود را می‌فروشد، درحالی‌که زن متأهل نیروی کارش را به رایگان واگذار می‌کند؛ حق انحصاری و نپرداختن مزد با هم ارتباط نزدیک دارند. عرضه کار رایگان در چهارچوب رابطه‌ای شخصی و عامل (ازدواج) در اصل نوعی رابطه، بردگی است» (ابوت و والاس، ۱۳۹۳: ۳۵). به نظر دلفی هرچند زنان خانه‌دار ممکن است به علت این که شوهرانشان به طبقات مختلف اجتماعی تعلق دارند، از نظر سطح زندگی متفاوت باشند اما چون تحت بهره‌کشی شوهران قرار می‌گیرند جایگاه طبقاتی همه آنان یکی است؛ یعنی کار خانگی آنان تصاحب می‌شود.

نظریه بهره‌کشی نیز معتقد است که مدرنیزه شدن به پیدایش نوعی کار ارزان زنانه منجر می‌شود که «زنان در بخش تولید صنعتی نقش مهم‌تری پیدا می‌کنند اما مورد بهره‌کشی قرار می‌گیرند چون به آن‌ها به صورت نیروی کار درجه دوم می‌نگرند» (همان: ۷۱) زن در نظام خشونت‌بار و تحقیرگر مردسالار، هویت واقعی انسان بودن را ندارد و چونان کالا و ابزاری است برای بهره‌وری مرد و همین موضوع، محور اصلی مبارزات گروه‌های فمینیستی است.

نوع نگاه ابزاری به زن در جامعه مردسالار چنان است که دختر در ساختار خانواده پدری حقی در انتخاب و تصمیم‌گیری ازدواج ندارد. در نمایش‌نامه پهلوان اکبر می‌میرد، پهلوان حیدر و دختر خان بیک به هم دل بسته‌اند؛ اما خان بیک، نمونه جامعه مردسالاری مخالف ازدواج آن‌هاست مگر اینکه حیدر پایگاهی یابد، در کشتی پهلوان اکبر را به زمین بزند، پهلوان شهر شود تا برازنده خانواده دختر باشد «مادر: پسرم مجبوره آقا؛ خاطرخواس. صاحب اون دختر خیلی بزرگه آقا ... صاحب دختر گفت ما با پایین‌تر از خودمون وصلت نمی‌کنیم» (بیضایی، ۱۳۹۴: ۱۹) حتی در نجواها و گفت‌وگوهای پهلوانی هم زن شیئی است که صاحب دارد: «اکبر: ... اسمت مال تو نبود؛ ایلیات مال تو نبود؛ اون دختر مال تو نبود» (بیضایی، ۱۳۹۴: ۷۶) یا «پیر: [نافذ] به من نگاه کن. به اون دختر، یا صاحبش قولی دادی؟» (همان: ۳۶)

در اپیزود نخست، ضحاک، زن را همچون شیئی می‌داند که فقط برای رسیدن به قدرت و حکومت، خواهان پیوند با دختران جمشید است (بیضایی، ۱۳۹۵: ۳۰).

در اپیزود دوم نیز، زن همچون شیء و غنیمتی است که فروخته می‌شود و قابل معامله است:

«امیرحرس: ... معلوم شما باد که شما زنان عجم ما را غنیمت‌اید ... یا به رجال می‌رسید یا صاف فروخته می‌شوید به خانه نخاس!»

خورزاد: چون برده یا بنده؟ ونفرمودید به چه قیمت و به سود چه کسی؟» (همان: ۷۴-

یا: «امیرحرس: [تأکید می‌کند] این حکم قاطع و نافذ است از قلم و به خط کاتب خاص و مههور به مهر خلیفه الله الاعظم که رقعہ فرموده: وجیهه بیت الشمس و هلال القمر - خاصه و همشیره آن ملعون - که مراتب حسن و سلوک و معرفتشان در افواه است، با حق بیع و شری و تصاحب و تملک و تنبیه و تعزیر، اولی را به شریف بغداد و ثانی را به امیر حرس مخصوص فرمودیم و بر این دو جاریه است که در تمکین و تعظیم مولای خود رضای رب العالمین جویند ..» (همان: ۷۵)

در اپیزود سوم نقش زن در خانه مردانی چون میرخان، چون ماشین حسابی است که باید به حساب و کتاب همسرشان برسند، همسری که حتی نمی‌تواند نام خود را بنویسد: «روشنک: وقتی دیدم تو از همه دانش‌پدیری و مادری‌ام فقط جمع و تفریق حساب‌های خودت را می‌خواهی، جهانم تنگ شد» (همان: ۱۰۴).

بعضی از فمینیست‌ها به علت وابستگی عاطفی زنان به مردان، ازدواج را به آن‌ها توصیه نمی‌کنند. «مری استل (۱۷۳۱-۱۶۶۶) نخستین فمینیست انگلیسی، مایل بود به جای توجه به مواضع سیاسی، بر ظرفیت تفکر منطق زنان تأکید داشته باشد؛ لذا به زنان، وابستگی عاطفی به مردان، حتی ازدواج با آن‌ها را توصیه نمی‌کرد» (مکنزی، ۱۳۷۸: ۳۵۲).

تغییر نام و سلب هویت

تغییر دادن نام انسان‌ها علی‌رغم میل باطنی و خواست قلبی‌شان نمودی از تلاش برای تغییر دادن هویت و شخصیت‌شان است، چرا که نام انسان‌ها با شخصیت و هویت‌شان رابطه‌ای عمیق و معنادار دارد. بندیکتا ویندت - وال در مقاله «هویت فردی و نام افراد در متون ادبی» به نقل از میشل گریماذ منتقد ادبی فرانسوی می‌نویسد که «روند نام‌گذاری و استفاده از نام‌ها عملی شدیداً اجتماعی، روان‌شناختی و زبان‌شناختی است» (گریماذ، ۲۰۱۲: ۲۷۳). ایرد مالکین تغییر نام افراد از سوی محافل قدرت را هدفمند دانسته و معتقد است که «تغییر نام شاید اقدامی برای ابراز وجود و عرض‌انداز سیاسی جامعه و رهبران‌اش است» (۱۹۷۸: ۸۷). میک واترلاویک و همکاران در مقاله «نام افراد نشانه‌ای از هویت فردی: مطالعه‌ای بینا فرهنگی» معتقدند که «نام انسان‌ها را می‌توان برچسب‌های معنایی در نظر

گرفت که موجب شناسایی و تشخیص فرد از افراد دیگر می‌شود. این برچسب‌های معنایی و روندی که در آن این برچسب‌ها به افراد داده می‌شود از فرهنگی به فرهنگ دیگر متفاوت است» (۲۰۱۶: ۱). بریتنی لوبی و همکاران در مقاله‌ای درباره اهمیت نام‌گذاری و تغییر نام در هویت فردی و مفهوم زندگی، برآنند که «نام‌گذاری اقدامی سیاسی به شمار می‌رود ... نام‌ها مهم‌اند. نام‌ها با داستان‌هایی پیوند دارند که به انسان‌ها کمک می‌کند تا به زندگی‌شان معنا بدهند» (تغییر نام و استعمارزدایی).

در جامعه مردسالاری، فرزند به نام پدر شناخته می‌شود نه مادر، در پرده دوم نمایش نامه پهلوان اکبر می‌میرد زمانی که پهلوان پیر (اسد بدلکار) و دوست پدر پهلوان حیدر، به وی توصیه می‌کند تا با پهلوان اکبر کشتی نگیرد، نام پدرش را به او یادآور می‌شود «هی پدرت رو همه می‌شناختن: نام نیک پدرت برای تو بسه جوون! زمینش زن!» (بیضایی، ۱۳۹۳: ۳۵)؛ «برو! اما اگر زمین خوردی بدون که اسم پدرت رو کوچیک می‌کنی» (همان: ۳۷).

سامانه مردسالاری در هر سه اپیزود نمایش‌نامه شب هزار و یکم، پافشاری برای تهی کردن زن از هویت راستین است و می‌خواهد زن را به رنگی که خود می‌خواهد، درآورد، ضحاک در اپیزود نخست نمایش‌نامه، می‌کوشد نام زنان و هویت زنان فراموش شود «نام شما زدوده خواهد شد! شما بی‌خریدید! ... شمار را جز سرزنش نمی‌رسد بدین که همسران من بودید» (بیضایی، ۱۳۹۵: ۳۷). یا در جایی دیگر، شهرناز از خوالیگر پدر می‌خواهد تا وی را همان پندارد که پیش از در آمدن به همسری ضحاک بوده است: «... مرا همان پندار که بودم ..» (همان: ۲۵) و بدین وسیله ضحاک که می‌کوشد اندیشه و گذشته او را بگیرد یا دگرگون کند شهرناز تلاش می‌کند پاس‌دار هویت خویش باشد. از آنجا که نام افراد، با هویت و شخصیت آن‌ها پیوندی تنگاتنگ دارد، تغییر نام آن‌ها می‌تواند اشاره‌ای به دگرگونی و شخصیت زن باشد. در اپیزود دوم، شریف آشکارا تلاش و اصرار می‌کند تا نام شخصیت‌ها عوض شود. او ماهک را «هلال القمر»، نیک رخ را «وجیهه» و خورزاد را «بنت الشمس» می‌خواند: «شریف: بنت الشمس بخوانید! ... وجیهه بگوید! ... به هلال القمر تصحیح کنید» (بیضایی، ۱۳۹۵: ۴۲). در این نام‌های جدید، جنسیت برجسته شده و بار

معنایی تن و زیبایی نمود یافته است.

در اپیزود سوم نیز میرخان هویت دو زن را برابر یک مرد می‌خواند: «میرخان: نه- نه- نه؛ بی‌عقلی زنانه نباشد! مگر نه آن که به فرمایش عقلا دو زن برابر یک مرد؟ بگو- کسی از عقلا به تو گفته؟» (بیضایی، ۱۳۹۵: ۹۵).

نامنی زنان

در نمایش‌نامه پهلوان اکبر می‌میرد. گزمه‌هایی که باید حافظ جان، مال و ناموس مردم باشند و مردم در امنیت به سر برند و با دزدان درافتند، خود دزدهای سرگردنه هستند. «گزمه دوم: من بعد از گزمه شدن جیب‌بر شدم» (بیضایی، ۱۳۹۴: ۶۵) و به‌خاطر وعده پست و مقام به هم نوع خود هم خیانت می‌کنند «گزمه دوم: [خط‌ونشان می‌کشد] بذار نایب قورخونه بشم!» و از اینکه رئیسشان شب با همسر تازه‌عروس دوستش سپری کرده، احساس غرور می‌کنند:

گزمه دوم: [خشنود] ... کاش جای رئیس بودم.

گزمه یکم: یعنی خواب؟

گزمه دوم: بالعبتی!

گزمه یکم: کی گفته نه؟

گزمه دوم: خوشت می‌آد- هوم؟ [می‌خورد] تو فکر این حرام کیشم؛ ما باید شبگردی کنیم اما اون راحت خوابیده (همان: ۶۳)

در هر سه اپیزود نمایش‌نامه شب هزار و یکم، زنان در دنیایی ناامن زندگی می‌کنند؛ دنیای خشنی که آزادی آن‌ها را به اندوهناک‌ترین شکل از بین می‌برد و توانایی‌های آنان را خفه می‌کند. در اپیزود نخست دختران جمشید در کاخ ضحاک، دنیای تیره و تاری دارند. دوران آوارگی و زندگی پنهانی بیم و ترس، پیوسته آنان را از این که نقشه و راز نهانشان بر ضحاک و روزبانان‌شان آشکار شود، سایه‌هایی از ناامنی بر کل اثر بازتابانده

است طوری که در خواب هم آرامش ندارند: «شهرناز: ما خواب تو نیستیم ضحاک. تو خواب خودی؛ و بی‌خوابی ما!» (بیضایی، ۱۳۹۵: ۷) و یارای نزدیک شدن به او ندارند. «شهرناز: ... نمی‌توان به تو نزدیک شد؛ مگر که ما به زهر مارهای تو خو گرفته باشیم!» (همان: ۸) حتی نمی‌توانند آسوده سخن گویند مبادا که ضحاک بشنود: «ارنواز: [هراسان] آه با تو - گویا از گوش‌های وی نمی‌اندیشید که آن هم شش است!» (همان: ۲۵).

در اپیزود دوم محیط زندگی برای زنان به حدی ناامن است که در سرتاسر اثر بازتاب یافته است؛ و نگرانی هرکس برای دیگری به اندازه‌ای است که فرهنگ، دانش و اندیشه را از یاد برده است: ماهک: تو بر وی [پورفرخان] می‌ترسی، من بر تو و او بر هر دوی ما! چه رنگی باخته هزار افسان! (بیضایی، ۱۳۹۵: ۵۰) و هیچ‌گونه دل‌گرمی برای آینده زنان وجود ندارد «ماهک: [سرگشته] کجاست دیناری تا بدان جمازه‌ای به کارگیریم یا زورقه‌ای؟ کو توشه و زاد راه! - آیا روسپی کوچه‌ها شویم از گرسنگی - و پس از آن سنگسار بددهنان؟» (همان: ۵۳) یا زنان برای این که در امان بمانند، بایستی لباس مردانه بپوشند: «عجمی: طبل می‌زنند و جسد می‌برند. بیا - سهم امروز از خون ریخته شده؛ و هرکسی در پی شمارش حاصل خویش‌اند! یک روز هم نمایم! جامه، مردانه کنید و راه ری گیرید!» (همان: ۵۳).

در اپیزود سوم نمایش‌نامه، فضای ناامنی حاکم بر جامعه مردسالاری تا حدی است که روشنگر همسر میرخان ناچار می‌شود خود را به مرگ بزند تا بتواند سخنان نگفته چندین ساله‌اش را به مرد بازگو کند: «روشنگر: دو سال و نه ماه است که تمرین مرگ می‌کنم. از شب عروسی‌ام. به مرگ خودش، من درسی را پس می‌دهم که از زندگی گرفته‌ام» (بیضایی، ۱۳۹۵: ۱۳). یا زن از ترس، دانشش را پنهان می‌کند: «روشنگر: آه - چه احقّم! یادم نبود که ما دانایی را چون داغ ننگ پنهان می‌کنیم...» (بیضایی، ۱۳۹۵: ۱۲).

عوامل مردسالاری

عوامل مردسالاری به تناسب جوامع، تنوع زیادی دارد. در دو نمایش‌نامه مورد مطالعه بیضایی، عوامل ذیل دارای برجستگی است:

در اخلاق سنتی، مردان در نظام مردسالار برای اعمال سلطه و انقیاد هر چه بیشتر و آسان‌تر بر زنان، برای آنان مسؤولیت‌هایی را بر می‌شمرند؛ برای مثال برای بارداری و مادری که اموری مقدس برای زنان تعریف می‌شود، نوعی لجاجت و دیگرآزاری مردانه وجود دارد. آن‌ها با هرگونه اقدامی که زنان را از وظایف مادری و خانه‌داری رها کند، به‌شدت مقابله می‌کنند (رودگر، ۱۳۸۱: ۱۷۰) زیرا معتقدند فعالیت‌های مردانه بر نیروهای مبهم زندگی غلبه کرده و طبیعت و زن را به خدمت خود درآورده است.

در نمایش‌نامه پهلوان اکبر می‌میرد، مادر در جامعه مردسالار، شخصیتی مظلوم، ضعیف و بی‌اراده و با معیارهای کلی فداکاری، عشق، خوبی و دوستی است که در تاریکی شب هیچ کاری جز دعا و گریه برای موفقیت پسرش از دست او ساخته نیست؛ و مثل شمع می‌سوزد. «مادر: اما من چیزی ندارم نذرت کنم؛ به‌جز اشکم؛ غیراز این شمع! به حق این روشنایی نذار، نذار! دست تو بالاتر از همه دست‌هاست!» (بیضایی، ۱۳۹۴: ۱۴).

در اپیزود دوم نمایش‌نامه شب هزار و یکم، گاه زن، کدبانوی خانه نشان داده شده است. ماهک، زنی روشن‌فکر که هم بر بازمانده‌های فرهنگی ایران و آوارگی خردمندان، دلش می‌سوزد و هم دل‌نگران‌تر کشیدن داشته و نداشته‌های خانه و نماندن حتی ته‌مانده‌ای در خوان است و از وضعیت زندگی نابسامان مردم می‌گوید: «ماهک: [بی‌تاب] وی شتاب داشت بدین مزد، از آن که داشته و نداشته ته کشیده است و در خوان ته‌مانده‌ای نماند!» (همان، ۱۳۹۵: ۴۸).

در اپیزود سوم نیز، احساس مادری روشنگر، شکلی دیگر دارد که با طبیعت روشن او بسیار متناسب و هم‌آهنگ است. او اندیشه‌هایش را فرزندان خود می‌داند: «کودکان من اندیشه‌های من‌اند» (همان: ۹۹) و از این رو، کودکانی بی‌اندیشه از مردی نادان نمی‌خواهد. او بر این باور است که فرزند به اندیشه زنده است و مادری که خود اندیشه ندارد نمی‌تواند، فرزندی زنده به دنیا بیاورد. «روشنگر: ... کودکی زنده و زنده به اندیشه؛ که هر اندیشه‌ای برای آن کودک است!..» (همان).

نه تنها مردان و فرهنگ جامعه در پذیرش تحقیر زنان مؤثرند، بلکه خود زنان نیز به آن تن می‌دهند و با جان و دل آن را می‌پذیرند (دویووار، ۱۳۸۲: ۱۱۷)؛ بنابراین تحولی اساسی در ساختار جامعه و در نگرش زنان برای رسیدن به خودآگاهی اصیل و فاعلیت درونی امری لازم است. لرنر استدلال می‌کند که مردسالاری بدون مشارکت و همکاری زنان نمی‌توانست استمرار پیدا کند. به گفته او «این همکاری به چند شیوه ممکن می‌شود: تلقین مفاهیم جنسیتی، محرومیت از آموزش، محروم کردن زنان از دانستن تاریخشان، از هم جدا ساختن زنان با تعریف مفاهیمی مانند آبرومندی و کج رفتاری بر اساس فعالیت‌های جنسی زنان با محدودسازی و اجبار مستقیم، با تبعیض در دسترسی به منابع اقتصادی و قدرت سیاسی و با اعطای مزایای طبقاتی به زنان مطیع» (میرحسینی، ۱۳۹۲: ۶). در تمدن و جامعه مردسالار به علت وابستگی زنان در تمامی جنبه‌های فرهنگی و به واسطه دارا بودن توانمندی‌ها و قابلیت‌ها و استعدادهای شخصیتی مردانه، زن نوعی غیر مرد شناخته می‌شود. «خود زنان فرامی‌گیرند که در جریان اجتماعی شدنشان، ایدئولوژی مردسالارانه (فرضیاتی که آگاهانه یا ناآگاهانه، قائل به برتری مرد هستند) را درونی سازند؛ بنابراین به گونه‌ای تربیت می‌شوند که جنس خودشان را تحقیر کنند و از این طریق شخصاً در وابسته کردن خویش همکاری کنند» (ایبرمز و گالت هرفم، ۱۳۸۷: ۱۴۲)

در نمایش‌نامه پهلوان اکبر می‌میرد، مادر، خود را دیگری می‌داند که بدبختی و روسیاهی سهم اوست مادر خطاب به پهلوان اکبر: «... تو این دوازده سال چندتا گردن‌کش رو زمین زده؟ چندتا مادر و بدبخت و روسیاه کرده؟» (بیضایی، ۱۳۹۴: ۲۰).

در نمایش‌نامه مرگ یزدگرد، مادر در جامعه مردسالار از دختر زاییدن خود پشیمان است. «زن آسیابان: ... تو بیش از این از زادنت پشیمانم نکن. من که ترا به دنیا آوردم، هرگز چشم‌به‌راه سپاسگزاری تو نیستم» (بیضایی، ۱۳۹۳ ب: ۵۲).

در اپیزود سوم نمایش‌نامه شب هزار و یکم، رخسان مجالس عزای زنانه و مردانه‌ای تدارک می‌بیند که در آن بهترین‌ها را خاص مردان دانسته است:

«روشنک: کاه بر سر بریز و جامه بدران! گونه بخراش و وپله کن! ... رخسان: نه! صبر

کن! هنوز نه! [خود را مشغول می‌کند] زیرانداز حصیری برای زنان، مخده و قلیان برای مردان! ..» (بیضایی، ۱۳۹۵: ۱۳) یا در گستره کش‌مکش‌های لفظی رخسان که به شکل ساختگی برای امتحان وفاداری میرخان به روشنک صورت می‌گیرد. نمونه‌هایی از تحقیر زن از سوی هم‌جنسش دیده می‌شود:

«رخسان: [تهدید کنان] چشمت به دنبال من نباشد!

میرخان: خود را کور می‌کنم اگر چنین احمقی باشم!

رخسان: بدت نمی‌آید که باشی!

روشنک: می‌دانم برای آن که خودش را بهت نبندد، هرچه زودتر، چنین مردی برایش پیدا می‌کنی» (همان: ۹۴)

ارزش‌گذاری جامعه

در جوامع مردسالاری بعضی از ارزش‌های اخلاقی را جامعه به مردان نسبت می‌دهد مثل «استقلال، عدم وابستگی، تعقل و... صفاتی مردانه‌اند» (یزدانی، ۱۳۸۱: ۱۷۵) و «صفاتمانند وابستگی، عاطفه، بدن، اعتماد و... صفاتی زنانه‌اند» (همان: ۷۵). همین صفات و ارزش‌گذاری در حدی است که موجب شده خدا را مذکر بدانند تا مقام و مرتبهٔ مرد را بالاتر از آنچه هست نشان دهند. مری دیلی معتقد است زن که به دلیل نیروی باروری خویش تداعی‌گر طبیعت است در برابر من (فاعل و خود) و هم‌چنین در برابر مرد که تجسم و تصویر این خدا به شمار می‌آید، نقش مفعول را بازی می‌کند (کرامتی، ۱۳۹۰: ۲۴۰). زن در آگاهی جمعی مردان، جنس دوم است «هر مردی «من یا خود» و هر زنی «آن یا دیگر» می‌شود» (همان: ۲۴۰). «بنابراین مردان با تقدیس و ارزش‌گذاری صفات مذکور این نقش‌ها و مسؤلیت‌ها را به زنان تحمیل کرده و سعی می‌کنند با ترویج نظریه‌هایی در این مورد، این صفات را برای زنان طبیعی و ارزشمند جلوه دهند» (رودگر، ۱۳۸۱: ۱۲۴) و این در حالی است که زن‌ها هرگز ارزش‌های زنانه را در برابر ارزش‌های مردانه علم نکرده‌اند، بلکه مردها هستند که با تمایل به حفظ امتیازهای مردانه به ابداع این

تقسیم پرداخته‌اند (دوبووار، ۱۳۸۲: ۱۱۷).

در نمایش‌نامه پهلوان اکبر می‌میرد، پهلوان اکبر به ارزش‌هایی که مختص مردان است. حساس است. آری پهلوان اکبر حتی در لحظات مرگ نیز نمی‌خواهد او را ببینند، نمی‌خواهد پهلوانی را ببیند که جان می‌سپارد مگر نه این است که پهلوان نمی‌میرد و نباید بمیرد و نمی‌خواهد بمیرد «پهلوان اکبر: ... تو روی من وای نسا جووون! گفتم برو؛ می‌خوام کسی شاهد این وقت [سست می‌شود] این حال [سست‌تر] این روز من باشه تو چطور جرئت می‌کنی شاهد مرگ پهلوان اکبر باشی؟» (بیضایی، ۱۳۹۴: ۸۱) چنین است حکمی که سنت‌ها صادر می‌کنند. پهلوان در جامعه مردسالاری خدای جامعه خود است؛ زمانی که مادر برای پیروزی پسرش، خدا را می‌خواند:

مادر: [فریاد می‌کند]- خدا! ...

صدای پهلوان: گمونم یکی مارو صدا می‌زنه (همان: ۱۵).

جامعه مردسالاری معتقد است در مشورت با زنان باید برعکس نظرش عمل نمود، حتی خواب زنان را هم باید وارونه تعبیر کرد چنانکه در اپیزود نخست نمایش‌نامه مشهود است: «چیزی نبود که به چیزی گیری! دل به آن مده و - خواب زنان وارونه گیر!» (بیضایی، ۱۳۹۵: ۸).

در اپیزود سوم عرف و قوانین حاکم بر جامعه مردسالاری ایجاد می‌کند که همیشه بهترین‌ها از خوراک و پوشاک گرفته تا حضور در مهمانی و مجالس به مردان اختصاص یابد: «... زیرانداز حصیری برای زنان، مخده و قلیان برای مردان. برای هر مخده تسبیح برای هر حصیر، جام گل!» (همان: ۱۳) نظارت برای امور مالی و استقلال مالی از ویژگی‌های مرد، در جامعه مردسالاری است «... از شوهرم بپرس که چقدر دست در جیب می‌کند...» (همان: ۱۳). یا نسبت دادن ویژگی حسادت به زن، حتی در بازی ساختگی روشنگ و رخسان برای امتحان میرخان، همسر روشنگ:

«رخسان: ... برای امتحان می‌خواهم بهش بگویم مرا جای تو بگیرد خواهرجان!

روشنک: تو غلط می‌کنی جان خواهر، مردگان به حالت گریه می‌کنند، اگر او را از راه در ببری ... مطمئن باش! برای زیر گل خوبم، اگر تو وروجک را به زیر گل نکشم» (بیضایی، ۱۳۹۵: ۱۹)

همچنین زن، موجودی پرحرف معرفی می‌شود: «میرخان: [گیج] از معجزه هم بالاتر! در زندگی این قدر حرف نمی‌زد که بعد از مرگ! (همان: ۱۹) یا زنان موجود پرمکری هستند که برای پی بردن به آن باید مردان کتاب هزارویک شب بخوانند یا بشنوند؛ اما خواندن چنین کتاب‌هایی برای زنان زهر چکه چکه است: «میرخان: برای مردان تا به مکر زنان پی ببرند! برای زنان زهر چکه چکه است؛ و مرگ دیر یا زود زنی است که دفتر شهرزاد ورق بزند!» (همان: ۱۰۴).

مردانه بودن علم

بتی فریدان با الهام از پوزیتیویسم‌ستیزی مکتب انتقادی، گفت «علم موجود، علم پوزیتیویستی، مردانه است و همه این مفاهیم را مردان ساخته و پرداخته‌اند، یعنی از ذهن و شعور و احساس آنان که ناگزیر مردانه است و درک خصوصیت‌های ذهنی و عاطفی زنان و نیز منافع آنان از چشم خودشان در آن جایی ندارد، بیرون آمده است» (مردیها، ۱۳۸۷: ۲۳۰) و «این دانش بر تجارب و تفکرات و چشم‌انداز و اولویت‌های خاص آنان بنا شده است. نتیجه این است که نه تنها مشکل زنان نامی ندارد بلکه هیچ بخش از علم معتبر زمانه ربطی به تجارب زنانه درباره خود آنان ندارد» (همان: ۲۳۰). براین اساس آنان معتقدند دانشی که در میان ما به‌عنوان دانش بی‌طرف مطرح است و زنان هم از طریق آن به خود و جهان می‌نگرند بازتاب ذهن و زندگی مردانه است.

در زبان فارسی «هنر» (هئونه: مرد خوب) واژه‌ای مردانه است. «آدم، واژه‌ای مردانه به معنی انسان چه مرد و چه زن است. در انگلیسی man همین کار را می‌کند و یا He بر she و هو بر هی و در زبان روسی واژه chelovek به معنی نفر که در نمونه‌ها و مثال‌های آموزشی و غیرآموزشی مردها مقدم‌اند» (تسلیمی، ۱۳۹۰: ۲۵۹). گاهی فمینیست‌ها تلاش می‌کنند که به این جداسازی‌ها پایان بخشند. به همین جهت آن‌ها پیشنهاد می‌کنند زبان‌هایی

که ضمیرهای مذکر و مؤنث دارند، اهل زبان در مثال‌های خود هر دو ضمیر را به کار گیرند و در متون از احساسات مشترک استفاده کنند. البته در زبان فارسی مشکل ضمیر وجود ندارد. گاهی آن‌ها پیشنهاد می‌کنند در رمان‌ها راوی اول شخص استفاده شود، چون در آن جنسیت رو نمی‌شود. بلزی می‌گوید «رمان وینترس راوی اول شخص دارد که جنسیت آن رو نمی‌شود» (همان: ۲۵۹). البته این گرایش را بسیاری از فمینیست‌ها نمی‌پذیرند.

در نمایش‌نامه پهلوان اکبر می‌میرد، مرشد تشریف‌طریقت و عرفان را شایسته‌مردان می‌داند: «گوش کن اکبر! این خرقة دست به دست و اون سیصد و شصت فن سینه‌به‌سینه از سرور مردان پوریای ولی به ما رسیده، خرقة‌ای که جز به اهل طریقت و فتوت به دوش کسی حمایل نشده. استادم وصیت کرد که دم مرگ اونو به اهلس بسپرم؛ به مردترین پهلوان این ملک بسپرم؛ می‌شنوی؟ ..» (همان: ۴۸). تأکید بر «مرد» مصداقی از نگرش مردسالارانه است. در اپیزود دوم خورزاد از تقابل شهرزاد با رسم مردسالارانه، می‌گوید: «... پادشاه بدخیال را که هر شب باکره‌ای تزویج می‌کند، چاره می‌جویند» (بیضایی، ۱۳۹۵: ۴۴).

در اپیزود دوم نمایش‌نامه شب هزار و یکم، پورفرخان، مترجم کتاب از فارسی به عربی از ترس اعراب، با وجود این که برخلاف خواست درونی خود است، هنر شهرزاد را نفی می‌کند و کار شگرف او را برای دگرگون کردن سلطان، به پای دو مرد می‌نویسد: ابتدا، سلطان که با ترس افکندن در جان شهرزاد زمینه داستان‌گویی او را فراهم می‌کند و دیگر، گردآورنده هزارافسان که داستان‌هایی را از سراسر گیتی فراهم آورده و داستان‌های هزارویک‌شب را با آن‌ها پر بار کرده است. او از اعراب می‌خواهد، اگر زن بودن قهرمان کتاب آزرده‌شان می‌سازد، نام او را از کتاب بیندازند و نامی از رجال خود، جای وی بنشانند: «عجمی: کاش اکنون [شهرزاد] طریقی نیز به من می‌نمود که در نجات خویش می‌کوشم و نمی‌یابم. [از درد می‌گرد] هر غلط که خواهید، کنید؛ ... اگر خواهید شهرزاد را از کتاب بیندازید و نامی از رجال خود جای وی بنشانید ... ولی مرا از این مهلکه مستخلص کنید» (بیضایی، ۱۳۹۵: ۶۳).

در اپیزود سوم، میرخان در سامانه‌ای پرورش یافته که خواندن و نوشتن حتی برای

خان‌زادگان ننگ به شمار می‌آید و هیچ سخنی از هنر و دانش‌اندوزی جز حرف لشکر، بازار، آیین شکار نیست و داستان‌سرایی وجود دارد که فقط برای مردان، هزارویک‌شب می‌خوانند:

«میرخان: [سرگشته] چه بهشتی بود خانه پدری! نه کتابی، نه درسی؛ راحت راحت بودیم. میرزا بنویسی بود که برایمان هم از سرنوشت می‌گفت و هم نامه می‌نوشت؛ و حسابداری که هم از سرنوشت می‌گفت و هم حسابی بالا می‌آورد ... فقط صحبت قشون و بازار و مراسم و شکار؛ و البته قصه‌گویی که گاهی هم هزارویک‌شب می‌گفت، ولی - یک کلام - فقط برای مردان» (همان: ۱۰۲). میرخان، چکیده باور سامانه مردسالار را درباره آگاهی زن، این‌گونه بیان می‌کند؛ «نخوانده که این باشند، وای به وقتی که کتاب خوانند» (همان: ۱۰۲). یا: «زنان نباید کتاب بخوانند؛ این سخن عقلای ماست» (همان: ۹۸).

بنابراین طبیعی است که به نظر میرخان: نبایستی چشم زن به کتاب هزارویک‌شب بیفتد (همان: ۱۰۲).

در اپیزود دوم «کدام صدیق دقیقی دید و شنید که از این طایفه، داهیه‌ای در تدبیر بر رجال دولتی پیشی‌گیرد؟ این تو کردی به ترجمانی این کتاب نامستطاب به تخفیف افضل رجال عرب» (همان: ۶۰).

زنان در جامعهٔ مردسالاری آگاهی و دانایی خودشان را پنهان می‌کنند:

«رخسان: چطور بنویسم وقتی کسی نمی‌داند ما نوشتن می‌دانیم؟

روشنک: آه - چه احمقم! یادم نبود که ما دانایی را چون داغ ننگ پنهان می‌کنیم و شوهرم خشنود است که من بیش از حساب‌و‌کتاب او نمی‌دانم و همان را هم جایی فاش نمی‌کنم» (بیضایی، ۱۳۹۵: ۱۲)

در جامعهٔ مردسالاری «عقلا فرموده‌اند این کتاب، چشم و گوش زنان را باز می‌کند!» (همان: ۱۰۳).

برساخته‌های فرهنگی

دوبووار معتقد است «از ابتدای بشریت امتیاز بیولوژیک به موجودات نر داده [شده] که خود را به منزله یگانه نفس حکمروا آشکار کنند، آن‌ها هرگز از این امتیاز دست بر نداشته اند» (۱۳۱۲، ج ۱: ۱۳۲). بسیاری از محققان فمینیست بر این باور هستند که مشخصات تن و قابلیت‌هایی که مذکر و مؤنث بودن را شکل می‌دهند، عمدتاً برساخته‌های فرهنگی هستند که در نتیجهٔ تعصبات مردسالارانه تمدن ما ایجاد شده‌اند و «تمدن در جایگاه یک کلیت فراگیر، این موجود را که مؤنث نامیده می‌شود خلق می‌کند. به واسطهٔ باورداشت این جریان فرهنگی، مذکر در فرهنگ ما با صفات فعال، مسلط، مخاطره‌گر عاقل و خلاق شناخته می‌شود؛ و مؤنث که با این قابلیت‌ها تضاد ساختاری دارد به صفات منفعل، مطیع، ترسو، عاطفی و پای‌بند به سنت متصف می‌گردد» (اپینر و گالت هرفم، ۱۳۱۷: ۱۴۲). اقتدار مردان به علت در اختیار داشتن امکانات اقتصادی، فرهنگی و اجتماعی، آزادی عمل زنان را محدود می‌کند، البته قدرت مردان فردی نیست؛ «فرضیات جنس‌پرستانه جامعه به سود همه مردان است ایدئولوژی‌های مردسالار از اقتدار مردان بر زنان حمایت می‌کنند و آن را مقدس جلوه می‌دهد» (آبوت و والاس، ۱۳۹۳: ۳۱).

در نمایش‌نامه پهلوان اکبر می‌میرد، زن، موجود ضعیفی است و «ضعیفه» مشخصه بارز زن در جامعه مردسالاری است: «پیر: می‌گن سرورم یورپای ولی در هندوستان دیده بود مادری برای پسرش نذر کرده، سرورم با اون پهلوان قرار کشتی داشت دل سرورم آگاه بود؛ دونست اونچه که ضعیفه می‌کنه برای دشمن کوری و پیروزی پسرش می‌کنه ..» (بیضایی، ۱۳۹۴: ۴۸).

در اپیزود نخست، باوجود اینکه پادشاهی ضحاک در سایه وجود ارنواز و شهرناز تحقق یافته است، آن دو را بی‌خرد می‌نامد: «ضحاک: [خندان] زن بی‌خرد است و که دختر جم باشد» (همان، ۱۳۹۵: ۱۷).

در اپیزود دوم، زن در دید جامعه مردسالار عرب عجوزه و ضعیفه و به تظلم آمدن آنان هم از روی محتالگی و مکارگی است: «امیرحرس: [خشن] اشک مخفی نکن عجوزه

محتالها! و تو دندان قروچه مرو ضعیفه مکاره! [مهربان] استخبار شد و استطلاع که اینجا به تظلم آمده‌اید در طلب پور فرخان ..» (همان: ۱۳).

در اپیزود سوم؛ میرخان، زن را ناپاکی می‌داند که نپایستی چشمش به کتاب هزارویک‌شب بیفتند: «میرخان: [بیزار] نه - حرفش را هم زن! [به خود آمده] هاه! بله؛ فرموده‌اند که چشم ناپاک نباید به این کتاب بیفتند!» (همان: ۱۰۲).

نتیجه‌گیری

نمایش‌نامه‌های بیضایی ضمن این که از زیرساختی اجتماعی برخوردار هستند و از درگیری‌های اجتماعی و سیاسی دوران مشروطه و پهلوی و تأثیر آن بر همه اقشار مردم اجتماع سخن می‌گویند، به‌طور ویژه زن را در کانون توجه قرار می‌دهند. از این لحاظ، می‌توان نمایش‌نامه‌های او را بخشی از گفتمان فمینیستی به شمار آورد. زنان آثار بیضایی بیش از هر چیز؛ اسارت، درماندگی، حقارت و وضعیت رقت‌انگیز زن را در نظام مردسالاری نمایش می‌دهند. در این نمایش‌ها زنان در سیطره نظام مردسالاری خشن و ستمگر اسیرند و به آنان همانند یکی از لوازم سرگرمی مردان نگریسته می‌شود.

در نمایش‌نامه‌های بیضایی سلطان، پهلوان، شوهر، پدر و برادر، به‌عنوان نماد و نمایندگان مردسالاری، افزون بر برتری فیزیکی، از امتیاز مذکر بودن بهره می‌برند و زنان هیچ‌گاه پا جای پای مردها نمی‌گذارند و اگر گاهی چنین کنند، ظاهرسازی است تا به هدفشان برسند و پس از رسیدن به آمالشان به زن بودگی خویش باز می‌گردند و مرد بودن را بر مردان می‌گذارند.

بررسی عوامل مردسالاری در محدوده دو نمایش‌نامه پهلوان اکبر می‌میرد و هزارویک‌شب، نشان می‌دهد که مسائل مهم زنان، شیء‌شدگی، هم‌افزایی نیروی جنس مرد برای تحقیر زنان، قداست‌بخشی به نقش مادری و همسری زن، دور کردن زنان از امتیازات دانش، سرکوب شدن تمایلات و اعتمادبه‌نفس، چالش امنیتی، چالش هویتی، دیگربودگی و رتبه دوم جنسیتی است که برساخته‌های فرهنگی، ارزش‌گذاری جامعه و همکاری زنان، آن‌ها را بازتولید می‌کند.

بیشترین مؤلفه‌های دالّ بر مردسالاری در نمایش‌نامه‌های مورد مطالعه، از کنش مرد ناشی می‌شود؛ اما پذیرش زنان، زمینه مردسالاری را ژرفا می‌بخشد و هم آن را به زنان نسل‌های آینده انتقال می‌دهد. نرم‌ترین حالت رفتار مردسالارانه مردان به بهره‌کشی از سواد و مهارت زنان و سخت‌ترین آن‌ها در تحقیر زنان با تعریف هدف‌دار از مؤنث بودن، تبلور می‌یابد.

به‌طور کلی، مسائل موجود در نمایش‌نامه‌های بیضایی، نمودار واقعیت‌های جامعه بزرگ در مقیاس کوچک‌تر است. این واقعیت‌ها به دوره تاریخی خاص اختصاص ندارد و روایتی از یک گفتمان فرمان‌روای دیرینه و دیرپاست؛ زیرا فرودستی زنان، بر استعمار اقتصادی و تصاحب رایگان نیروی کار، به حاشیه راندن از حضور و فعالیت اجتماعی و تقدیس سکوت و تسلیم او اتکا دارد و این امر در ایدئولوژی‌ای نهفته است که در آن باور به مقام «زن» هم‌چون «دیگری» در مقابل «مردانگی»، یک معیار مسلم در روابط انسانی تلقی می‌شود.

با این‌همه، واقعیت‌هایی در جامعه امروزی وجود دارد که نشان می‌دهد مردسالاری تا حد زیادی در محدوده اندیشه باقی مانده است و نمی‌تواند زنان را از فعالیت اجتماعی باز دارد؛ اما موانع موجود برای اثرگذاری زنان در جامعه، به نظر می‌رسد به تعاریف و تفاسیر حقوقی مربوط باشد که علاوه بر محدودیت زنان، خسران مردان را نیز در پی دارد.

منابع

الف) کتاب‌نامه

۱. آبوت، پاملا و والاس، کلر. (۱۳۹۳). *فرهنگ توصیفی اصطلاحات ادبی*. ترجمه: منیژه نجم عراقی. ج ۱۱، تهران: نی.
۲. ایبرمز، ام اچ و گالت هرهم، جفری. (۱۳۸۷). *فرهنگ توصیفی اصطلاحات ادبی*. ترجمه: سعید سبزیان مراد آبادی. تهران: رهنما.
۳. یزدوده، یحیی. (۱۳۹۱). *در جست‌وجوی هویت ازدست‌رفته: هویت و زنانگی در آثار بلقیس سلیمانی*. پایان‌نامه، دانشگاه ارومیه: دانشکده ادبیات و علوم انسانی.
۴. بیضایی، بهرام. (۱۳۹۴). *پهلوان اکبر می‌میرد*. تهران: روشنگران و مطالعات زنان.
۵. _____ (۱۳۹۵). *شب هزار و یکم*. ج ۶. تهران: روشنگران و مطالعات زنان.
۶. تسلیمی، علی. (۱۳۹۰). *نقد ادبی: نظریه‌های ادبی و کاربرد آن‌ها در ادبیات فارسی*. ج ۲. تهران: کتاب‌آمه.
۷. دویووار، سیمون. (۱۳۸۲). *جنس دوم*. ترجمه: قاسم صنعوی. جلد ۱ و ۲. ج ۵. تهران: توس.
۸. رودگر، نرجس. (۱۳۸۸). *فمینیسم، تاریخچه، نظریات، گرایش‌ها*. تهران: دفتر مطالعات و تحقیقات زنان.
۹. سلدن، رامان و ویدوسون، پیتر. (۱۳۸۴). *راهنمای نظریه ادبی معاصر*. ترجمه: عباس مخبر. تهران: طرح نو.
۱۰. مشیرزاده، حمیرا. (۱۳۸۲). *از نظریه تا جنبش اجتماعی، تاریخ دو قرن فمینیسم*. تهران: شیرازه.
۱۱. مکاریک، ایرنا ریما. (۱۳۸۴). *دانش‌نامه نظریه ادبی معاصر*. ترجمه: مهران مهاجر و محمد نبوی. تهران: آگه.
۱۲. مکتری، یان. (۱۳۷۸). *مقدمه‌ای بر ایدئولوژی‌های سیاسی*. تهران: قاند، مرکز.
۱۳. مهدی‌زاده‌طالشی، محمدمهدی. (۱۳۸۷). *رسانه‌ها و بازنمایی*. تهران: دفتر مطالعات و توسعه رسانه‌ها، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
۱۴. هام، مگی. (۱۳۸۲). *فرهنگ نظریه‌های فمینیستی*. ترجمه: فیروزه مهاجر. تهران: توسعه.
۱۵. یزدانی، عباس. (۱۳۸۸). *فمینیسم و دانش‌های فمینیستی*. تهران: مرکز مدیریت حوزه‌های علمیه خاوران، دفتر مطالعات و تحقیقات زنان.

ب) مقالات

۱۶. حسن‌لی، کاوس و سالاری، قاسم (۱۳۸۶). «*شناسه‌های فمینیسم در آثار سیمین دانشور*». در مطالعات اجتماعی و روان‌شناختی زنان. دوره ۵. شماره ۱. صص ۵۲-۵.

۱۷. ستاری، رضا و حقیقی، مرضیه (۱۳۹۴)، «تحلیل مردسالاری و برون‌همسری در شاهنامه بر اساس اسطوره آفرینش». در جستارهای ادبی. شماره ۱۸۸. صص ۱۰۸-۸۷.
۱۸. سجادی، سید مهدی. (۱۳۸۴). «فمینیسم در اندیشه پست‌مدرنیسم». در فصل‌نامه شورای فرهنگی اجتماعی زنان. ۸ (۲۹). صص ۳۸-۷.
۱۹. صادقی شهرپر، رضا و طالبی، فاطمه. (۱۳۹۴). «نقد فمینیستی نمایش‌نامه‌های بهرام بیضایی». در پژوهش‌های نقد ادبی و سبک‌شناسی. شماره ۳. (پی‌درپی ۱۹). صص ۱۴۸-۱۲۳.
۲۰. کرامتی، معصومه. (۱۳۹۰). «تبیین ملاحظات جنسی و جنسیتی در ارزش‌شناسی فمینیسم آگزیستانسیالیسم و اسلام (مبانی- اصول و روش)، ارائه راهبردها». در فصل‌نامه شورای فرهنگی زنان. سال سیزدهم. شماره ۵۲. صص ۲۸۷-۲۲۵.
۲۱. مردها، مرتضی. (۱۳۸۷). «مبانی فلسفی فمینیسم رادیکال». در سیاست، مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی، دوره ۳۸، شماره ۲، تابستان، صص ۲۴۲-۲۲۵.
۲۲. میرحسینی، زیبا. (۱۳۹۲). «بالاخره این دانش و تاریخ از آن کیست؟». در مجله زن نگار، نشریه پژوهش‌گران و کنش‌گران مطالعات زنان. شماره ۱۴. صص ۹-۵.

پ) منابع انگلیسی

23. Windt- Val, Benedicta. "personal Names and Identity in literary contexts". *Olso studies in language* 4 (2), 2012, 273-284.
24. Malkin, Irad, *Religion and colonization in Ancient Greece*. New York, 1987.
25. Watzlawik, Meik, et al. "First Names As sings of personal Identity: An Intercultural comparison", *Psychology 8 society*, 2016. Vol. 8 (1), 1-21.
26. Luby, Brittany, et al. (Re.) naming and (De) colonizing the (I?) ndigenous people (s) of North America". *Active history*. Ca. Novevember 7, 2016.